

امامت و قاعده لطف

سید محمد حسینی (طاها)^۱

چکیده

قاعده لطف به عنوان یکی از اصول اساسی در زمینه حکم و گفتار، در حوزه کلام مسلمانان جایگاه ویژه‌ای دارد. متکلمان عدلیه این اصل را به‌طور گسترده برای تبیین انواع مسائل و احکام کلامی به کار می‌برند. از جمله جوانبی که در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرد، مفهوم امامت و مقام امامان است که به عنوان یکی از مظاهر قاعده لطف در نظام اسلامی مطرح می‌شود. متابعان امامیه معتقدند که وجوب امامت بر پایه اصل قاعده لطف است. به تعبیر دقیق‌تر، قاعده لطف به معنای فراهم کردن شرایطی است که اجرای یک وظیفه، از سوی الهی به عنوان یک لطف و نعمت بر مخلوقات محسوب می‌شود. این مسئله باعث می‌شود فرد مکلف، با اطاعت از فرامین الهی، به سمت کمال و ارتقاء روحیه‌ای برود و از گناه دوری نماید. اینجاست که بدون اینکه این لطف تأثیری در اختیارات و اعمال فرد داشته باشد، او به عبور از چالش‌ها و امور دینی پرداخته و خود را در مسیر رشد معنوی می‌بیند. با این حال، این دیدگاه با انتقاداتی نیز مواجه است که برخی از افراد مخالف این مفهوم به آن اشاره کرده‌اند. در این نوشتار، تلاش برای روشن کردن مفهوم قاعده لطف و تبیین نحوه ارتباط آن با مسئله امامت به عنوان یک جنبه مهم در این زمینه صورت می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: امامت، خلافت، قاعده لطف، اقسام لطف

^۱ . کارشناسی ارشد مدیریت رسانه دانشگاه ادیان و مذاهب

امامت به عنوان مفهومی از عظمت و جلال، نمایانگر استمرار هدایت الهی در امور دینی و اجتماعی پس از پیامبر اسلام، حضرت محمد ﷺ است. خداوند پس از پیامبران، امامانی را انتخاب کرده تا ادامه راهنمایی و حفظ اصول دینی را به عهده بگیرند. این امامان، به عنوان ولیان و حجت‌های الهی، به ارتقاء اعتقادات و اخلاق مسلمانان کمک کرده و جهش‌های آنان را به سوی بالاترین ارزش‌های انسانی و دینی هدایت می‌نمایند. در این مقاله، نقش قاعده لطف در ارتباط با امامت مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مفهوم‌شناسی امامت

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است و امام، فرد یا چیزی است که به او اقتدا می‌شود. در کتاب‌های لغت برای امام مصادیقی عنوان کرده‌اند، مانند: قرآن کریم، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، جانشین پیامبر ﷺ، امام در نماز جماعت، راهنمای مسافران، ساریان و راهنمای شتران، فرمانده سپاه، چوب و ریسمان، تراز در ساختمان، راه پهن و آشکار، دانشمندی که از او پیروی می‌شود، اما در این نوشته امام به معنی جانشین پیامبر ﷺ مد نظر گرفته شده است.

لذا به‌طور کلی، امامت به‌عنوان پیشوایی عامه مردم در امور دین و دنیا، به نیابت و جانشینی از پیامبر اسلام ﷺ تعریف می‌شود. اما تعارف دیگری نیز برای امامت ارائه شده است. به عنوان مثال، سیف‌الدین آمدی، متکلم اهل سنت، امامت را به عنوان جانشینی شخصی از اشخاص از رسول ﷺ در اجرای قوانین شریعت و حفظ جامعه عنوان می‌کند به گونه‌ای که تبعیت از او بر همه امت واجب می‌باشد. (آمدی، ۱۴۲۳ق)

همچنین، میر سید شریف جرجانی که یکی از متکلمان اشعری است در کتاب شرح الموافق و تفتازانی همین تعریف را پذیرفته و ارائه کرده است. (جرجانی، ۱۴۰۹ق)

آیت الله مکارم شیرازی عنوان می‌کند که این تعاریف با یک مسئولیت ظاهری در حد ریاست حکومت، از سنخ دینی آن، سازگار است و عنوان جانشینی پیامبر ﷺ را به خود گرفته و چنین امامی می‌تواند از سوی مردم برگزیده شود. اما از نظر امامیه، امامت از سوی خداوند است و به تعیین و نصب مردم نیست. برخی همچون قاضی نورالله تستری در تعریف امامت گفته‌اند: منصبی الهی و خدادادی است که تمام مراتب والا و فضایل، غیر از نبوت و آنچه لازمه آن است، را دارد. (تستری، ۱۴۰۹ق)

اطلاق لفظ خلافت بر امام

باید گفت که رهبری امت اسلامی پس از پیامبر ﷺ هم خلافت نامیده می‌شود و هم امامت؛ اگر کسی عهده‌دار این مقام شود، او هم خلیفه و هم امام نام دارد. از آن جهت که مردم باید از او پیروی کنند و او پیشوای آنان است، امام نامیده می‌شود، و از آن جهت که رهبری او به عنوان جانشینی از پیامبر ﷺ است، خلیفه نام دارد. بر این اساس، امام در شریعت اسلامی خلیفه الرسول است. در این که آیا می‌توان او را خلیفه الله نیز نامید دو قول است، برخی آن را جایز دانسته و برخی دیگر آن را مجاز نشمرده‌اند. (ابن خلدون، ۱۹۷۸م)

در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) از امامت به عنوان خلافه الله و خلافه الرسول یاد شده است: «الإمامه خلافه الله و خلافه الرسول» (کلینی رازی، ۱۳۸۸ق)

دلایل وجوب امامت

مفهوم امامت در تفکر اسلامی جایگاه بسیار مهمی دارد. قرآن کریم امامت را برتر از نبوت می‌داند. به عنوان مثال، در قرآن آمده است که پس از آنکه ابراهیم خلیل دارای مقام نبوت شد، مورد آزمون‌های ویژه‌ای قرار گرفت و سپس مقام امامت به او اعطا شد. (بقره/سوره ۲، آیه ۱۲۴) در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به این مطلب تأکید شده است. وجوب امامت مورد اجماع مسلمانان است، زیرا دیدگاه مخالف در این باره شاذ بوده و قابل اعتنا نیست، اما درباره این که وجوب امامت عقلی است یا نقلی، و واجب علی الله است یا واجب علی الناس، نظرات و دیدگاه‌ها مختلف است. شیعه امامیه امامت را واجب علی الله می‌داند و آنها امامت را از مصادیق لطف الهی می‌داند و عنوان می‌کنند که لطف بر خداوند واجب است. (طوسی، ۱۴۰۵ق) یعنی مقتضای حکمت خداوند است. کسی آن را بر خدا واجب نکرده است، بلکه خداوند به مقتضای حکمت خود آن را بر خود واجب کرده است؛ چنان که خداوند هدایت را بر خود واجب می‌داند: (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) (لیل/سوره ۹۲، آیه ۱۲) گروهی از زیدیه و کیسانیه نیز درباره امامت طرفدار «وجوب علی الهی» بوده‌اند. (طوسی، ۱۴۱۶ق) معتزله، اشاعره، ماتریدیه، اباضیه و گروهی از زیدیه امامت را واجب علی الناس می‌دانند. عده‌ای از معتزله وجوب امامت را عقلی و دیگران وجوب آن را نقلی عنوان کرده‌اند.

وجوب امامت بر اساس قرآن

یکی از دلایل وجوب امامت آیه اولی الأمر (نساء/سوره ۴، آیه ۵۹) است، این آیه اطاعت از اولی الأمر را بر مؤمنان واجب کرده است، و وجوب اطاعت از اولی الأمر بدون

تحقق آن امکان پذیر نیست، بر این اساس وجود امام واجب خواهد بود (تفتازانی، ۱۴۰۹ق)

وجوب امامت بر اساس روایات

یکی از دلایل وجوب امامت، حدیث «من مات» است، بر طبق این حدیث هر کس بدون شناخت امام زمان خود از دنیا برود، به مرگ جاهلیت مرده است: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» (مجلسی، ۱۳۹۶ق)

عده‌ای از متکلمان اسلامی حدیث مزبور را دلیل وجوب امامت دانسته‌اند، زیرا مطابق این حدیث، معرفت امام در هر زمانی یک تکلیف شرعی است، لازمه آن این است که هیچ گاه زمان از امام خالی نباشد.

لزوم اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی دلیل وجوب امامت

برخی از متکلمان به لزوم اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی بر وجوب امامت استدلال کرده‌اند، زیرا تحقق این امور که مطلوب شارع است، بدون امام امکان پذیر نیست. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق) وجوب دفع ضررهای بزرگ از دیگر دلایل متکلمان بر وجوب امامت است، زیرا بدیهی است که اگر در جامعه رهبری دانا و توانا وجود داشته باشد زمینه‌های رشد و صلاح مردم فراهم خواهد بود و اگر وجود نداشته باشد، عکس آن رخ خواهد داد، و در نتیجه، از نبود امام زبان بزرگی به جامعه وارد می‌شود، و دفع چنین زیان‌هایی در شریعت واجب است. بنابراین، وجود امام واجب خواهد بود.

قاعده لطف

این قاعده در کتاب‌های مختلف با توضیح و تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است که در کتاب امامت، ماحصل آن سخنان آمده است که به عنوان یادآوری بیان می‌شود.

از عبارتهای یاد شده، نکات ذیل به دست می‌آید:

۱. لطف، در اصطلاح متکلمان از صفات فعل خداوند است و به مکلفان اختصاص دارد. به عبارت دیگر، موضوع قاعده لطف مکلف است. البته، باید توجه داشت که متکلمان، تکالیف را به دو گونه‌ی عقلی و شرعی تقسیم کرده‌اند و موضوع لطف، تکلیف به معنای عام آن است که تکلیف عقلی را نیز شامل می‌شود. بدین جهت، تکالیف شرعی (وحیانی) را از مصادیق لطف نسبت به تکالیف عقلی می‌دانند: التکالیف الشرعیه الطاف فی التکالیف العقلیه.

۲. لطف به «مقرب» و «محصل» تقسیم می‌شود. اثر و نتیجه «لطف مقرب»، این است که زمینه تحقق یافتن تکلیف، را از سوی مکلف، کاملاً فراهم می‌سازد و شرایطی را پدید می‌آورد که مکلف نسبت به انجام دادن تکالیف، نزدیک‌تر از وقتی است که در حق وی لطف تحقق نیافته است؛ هر چند به انجام دادن تکلیف نمی‌انجامد. اما در لطف محصل، تکلیف از مکلف صادر می‌شود. لطف را بر دو قسم دانسته‌اند: لطف محصل و لطف مقرب. (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق) لطف محصل کاری است که لزوماً باید انجام شود تا اطاعت و بندگی خدا حاصل شود؛ یعنی بدون آن، انسان نمی‌تواند خدا را بندگی کند؛ اما لطف مقرب تنها، سبب تقرب و نزدیکی به اطاعت و بندگی است. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق)

جامع مشترک میان لطف مقرب و محصل، این است که هر دو نقش انگیزشی نسبت به تکلیف را دارند؛ با این تفاوت که در لطف محصل، انگیزش در حدی است که به تحقق تکلیف می‌انجامد ولی در لطف مقرب، به این درجه نمی‌رسد.

باید گفت لطف، برانگیزنده و داعی است. سید مرتضی در تعریف لطف گفته است: إن اللطف ما دعا إلى فعل الطاعة و يتقسّم إلى ما يختار المكلف عنده فعل الطاعة و لو لاه لم يخره، و إلى ما يكون أقرب إلى اختيارها. لطف آن است که مکلف را به انجام دادن طاعت دعوت می‌کند. لطف، بر دو قسم است: یکی آن که مکلف به سبب آن، فعل طاعت را برمی‌گزیند و اگر آن لطف نبود، فعل طاعت را بر نمی‌گزید و دیگری آن که مکلف به سبب آن، نسبت به انجام دادن طاعت، نزدیک‌تر خواهد شد.

وی، سپس درباره جامع میان این دو قسم، گفته است: وكلا القسمین یشمله كونه داعياً؛ برانگیزندگی نسبت به طاعت، هر دو قسم را شامل می‌شود.

لطف، اعم از مقرب و محصل، دو شرط عمده دارد:

یکی این که قدرت بر انجام دادن تکلیف وابسته به آن نیست، زیرا لطف متفرع بر تکلیف است و قدرت داشتن مکلف بر انجام دادن تکلیف، از شرایط عام تکلیف است؛ یعنی تا فرد، قدرت نداشته باشد، مکلف نخواهد بود.

دیگر این که لطف، به مرز الجاء و اجبار نمی‌رسد و اختیار را از مکلف سلب نمی‌کند، زیرا اختیار از دیگر شرایط تکلیف می‌باشد. فلسفه تکلیف، امتحان و آزمایش افراد است تا بتوانند آگاهانه و آزادانه و با تحقق بخشیدن به تکالیف الهی، استعدادهای خود را شکوفا سازند و به کمال مطلوب دست یابند.

شرایط لطف

برای لطف شرایطی ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. در توانایی مکلف بر انجام تکلیف نقش نداشته باشد. یعنی قدرت بر انجام تکلیف لطف به شمار نمی‌آید، زیرا لطف متفرع بر تکلیف است، و قدرت از شرایط تکلیف است، پس تا قدرت نباشد، تکلیف نیست و تا تکلیف نباشد، لطف معنا ندارد.

۲. به الجاء و اجبار مکلف منتهی نگردد؛ زیرا، لطف متفرع بر تکلیف است و بدون اختیار تکلیفی در بین نیست، عبارت ذیل بیانگر دو شرط مزبور است.
«و لم یکن له حظ فی التمكن و لم یبلغ حد الإلجاء» این دو شرط در اکثر عبارات متکلمان ذکر شده است.

۳. میان لطف و تکلیف مناسبت وجود داشته باشد، زیرا لطف نقش فراخوانی و داعی‌گری دارد و داعی بودن فعلی در مورد تکلیف در گرو آن است که با آن مناسبت داشته باشد و با آن بی‌ارتباط نباشد.

۴. مکلف از لطف آگاه باشد، زیرا در صورت ناآگاهی از آن، برای او نقش داعویت نخواهد داشت. البته در این باره علم اجمالی هم کافی است. مانند این که بداند برخی از مصائب و نامالیماتی که بر وی وارد شده، به خاطر این بوده است که وی به خداوند توجه نموده و از گناه بپرهیزد.

وجوب و دلیل وجوب لطف

در مسأله لطف این سوال مطرح می‌شود که آیا انجام لطف، مطابق با اصول حکمت الهی است؟ و اگر این لطف صورت نگیرد، آیا این موضوع منجر به نقص در صفات کمالی الهی خواهد شد؟

مهم‌ترین دلیلی که بر وجوب لطف بر خدای متعال اقامه شده این است که اگر آنچه لطف است از خداوند متعال صادر نشود، نقض غرض حاصل می‌شود. اگر فاعل حکیم در انجام فعلی از سوی مکلف اراده جدی داشته باشد و بتواند کاری کند که در رسیدن به آن فعل تاثیر داشته باشد و منقصتی نیز ایجاد نمی‌کند، بر اساس حکمت آن کار واجب می‌باشد. مانند آنکه فردی می‌خواهد دیگری را به مهمانی دعوت کند و قصد جدی هم دارد. اگر بتواند کاری کند که آن فرد حتما حضور یابد و مشقت و منقصتی هم در کار نیست، باید بر اساس عقل و حکمت آن کار را انجام دهد. عقلا با اینکه از کمال نازل‌تری برخوردار هستند انجام ندادن این کار را خلاف حکمت می‌دانند مسلما به طریق اولی در مورد خدای متعال خلاف حکمت می‌باشد. زیرا او رئیس عقلا می‌باشد.

مهم‌ترین برهان وجوب لطف بر خداوند، مبتنی بر حکمت الهی است؛ یعنی ترک لطف، مستلزم نقض غرض است که با حکمت الهی منافات دارد. توضیح این که به مقتضای حکیمانانه بودن افعال الهی، تکلیف باید غرض معقولی داشته باشد؛ غرضی که با

هدف آفرینش انسان هم آهنگ باشد. هدف آفرینش انسان، تعالی و تکامل معنوی است که از طریق انجام تکالیف الهی به دست می‌آید. حال اگر انجام دادن کاری از جانب خداوند، بدون آن که به مرز إلباء و اجبار برسد، در تحقق هدف مزبور تأثیر داشته باشد، انجام دادن آن کار، واجب و لازم خواهد بود، زیرا، فاعل حکیم همه تدابیر معقول و میسوری را که در تحقق هدف او دخالت دارد، به کار خواهد گرفت و چون لطف، از جمله تدابیر حکیمانه معقول و میسوری است که در تحقق یافتن هدف تکلیف مؤثر است، انجام دادن آن به مقتضای حکمت، واجب و ضروری می‌باشد.

مصادیق و روش های لطف

اصطلاح لطف و همچنین محتوا و تکیه گاه این قاعده، در روایات بیان شده است. از جمله آنها در باب حجت کتاب کافی و عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌باشد. نکته قابل توجه درباره این قاعده آن است که آنچه عقل می‌تواند در این باره درک نماید اصل قاعده لطف و کلی آن است. جزئیات و مصادیق لطف را عقل ما نمی‌تواند درک کند. اینکه آیا این مورد لطف است یا نه عقل نمی‌تواند به صورت صد در صد به آن دست یابد.

بنابراین در دفاع از این قاعده باید میان مصداق‌ها و کلی این قاعده تفکیک نمود. در مصادیق نیز برخی روشن و بین است و برخی غیر بین، اینکه نبوت مصداق لطف است روشن است اما اینکه مال و منال مصداق لطف برای فردی است یا نه، نمی‌توانیم به آن دست یابیم.

برخی گفته‌اند مگر ما به همه اغراض و اسرار الهی علم داریم. تا لطف را شناسایی کنیم چه بسا امری باشد که جانشین این امر است؟

در پاسخ، سوال می‌کنیم آن چیز دیگری که جانشین این امر می‌شود چیست؟ چند فرض می‌تواند متصور باشد: ۱- یا در حد این امر است ۲- یا پایین‌تر است ۳- یا معد و مکمل می‌باشد ۴- یا مزاحم است. قرآن کریم مساله عبادت را مطرح نموده که چیزی نمی‌تواند جای آن را بگیرد. با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گل هستی می‌باشد اما ما دائماً در نماز می‌گوییم «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» هر چه شما بگویند که بخواهد جای عبادت را بگیرد یا مقدمه آن است یا مزاحم که باید برداشته شود.

امامت و قاعده لطف

قاعده لطف یکی از براهین مهم و وجوب امامت از دیدگاه متکلمان امامیه است. آنان امامت را از مصادیق روشن قاعده لطف می‌دانند، از آن‌جا که لطف به مقتضای حکمت خداوند، واجب است، امامت نیز واجب خواهد بود. سید مرتضی در تبیین لطف بودن امامت

گفته است: «ما امامت را به دو شرط واجب می‌دانیم: یکی این که تکالیف عقلی وجود داشته باشد و دیگری این که مکلفان معصوم نباشند، دلیل وجوب امامت با توجه به دو شرط مزبور این است که هر عاقل آشنا با عرف و سیره عقلای بشر می‌داند که هرگاه در جامعه‌ای رهبری با کفایت و تدبیر وجود داشته باشد که از ستمگری و پلیدی جلوگیری و از عدالت و ارزش‌های انسانی دفاع کند، شرایط اجتماعی برای بسط فضایل و ارزش‌ها فراهم‌تر خواهد بود و این، چیزی جز لطف نیست، زیرا لطف آن است که با توجه به آن، مکلفان به طاعت و فضیلت روی می‌آورند و از پلیدی و تباهی دوری می‌گزینند. بنابراین، امامت در حق مکلفان، لطف است. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق)

ابن میثم بحرانی برهان لطف امامت را با توجه به تکالیف شرعی تقریر کرده و گفته است: «نصب امام لطفی است از خداوند در انجام دادن تکالیف شرعی و فعل لطف به مقتضای حکمت الهی واجب است، پس نصب امام از جانب خداوند واجب است. (بحرانی، ۱۴۰۶ق) عده‌ای از متکلمان شیعه، لطف امامت را مقتضای تکالیف الهی دانسته‌اند و از عقلی یا شرعی بودن تکلیف سخن نگفته‌اند.

تطبیق قاعده لطف بر قاعده امامت

در این باره عبارت متکلمین را به سه دسته می‌توان تقسیم نمود:

امامت لطف است در تکلیف عقلی، امامت لطف است در تکلیف شرعی و امامت لطف است و نسبت به تکالیف شرعی و عقلی لابلش شرط است.

«متکلمان امامیه، بالاتفاق، بر این عقیده‌اند که امامت، از مصادیق لطف خداوند است و چون لطف، به مقتضای حکمت الهی، واجب است. امامت نیز واجب است. از طرفی، لطف امامت، فعل مستقیم خداوند است. از این نظر، وجوب امامت، همانند وجوب نبوت است.

بنابراین، در این جا دو مدعا مطرح است:

یکی این که امامت لطف است.

دیگر این که امامت، لطفی است که فعل مستقیم خداوند است و تعیین امام باید از جانب خداوند انجام گیرد.

در اینجا ما مطلب نخست هدف ما است، یعنی تبیین این که امامت، لطف خداوند در حق مکلفان است. از آن جا که موضوع لطف، تکلیف است و تکلیف به عقلی و شرعی (و حیاتی) تقسیم می‌شود، لطف بودن امامت را می‌توان هم نسبت به تکالیف عقلی تبیین کرد و هم نسبت به تکالیف شرعی.

این تقریرها و تبیین‌ها، در کلمات متکلمان امامیه یافت می‌شود. سید مرتضی، در تبیین لطف بودن امامت چنین گفته است:

ما، امامت و رهبری را به دو شرط لازم می‌دانیم:

یکی این که تکالیف عقلی وجود داشته باشد، دیگر این که مکلفان معصوم نباشند. هرگاه هر دو شرط یا یکی از آن دو، منتفی شود، امامت و رهبری لازم نخواهد بود. دلیل بر وجوب امامت و رهبری، با توجه به دو شرط یاد شده، این است که هر انسان عاقلی که با عرف و سیره عقلا آشنایی داشته باشد، این مطلب را به روشنی تصدیق می‌کند که هرگاه در جامعه‌ای، رهبری با کفایت و با تدبیر باشد که از ظلم و تباهی جلوگیری و از عدالت و فضیلت دفاع کند، شرایط اجتماعی برای بسط فضائل و ارزش‌ها فراهم‌تر خواهد بود و مردم از ستم‌گری و پلیدی دوری می‌گزینند و یا در اجتناب از پلیدی و تبه‌کاری، نسبت به وقتی که چنین رهبری در بین آنان نباشد، وضعیت مناسب‌تری دارند. این، چیزی جز لطف نیست، زیرا لطف، چیزی است که با تحقق آن، مکلفان به طاعت و فضیلت رو می‌آورند و از پلیدی و تباهی دوری می‌گزینند و یا این که در شرایط مناسب‌تری قرار می‌گیرند.

بنابراین امامت و رهبری، در حق مکلفان، لطف است، زیرا آنان را به انجام دادن واجبات عقلی و ترک قبایح بر می‌انگیزد و مقتضای حکمت الهی، این است که مکلفان را از آن محروم نسازد.

این مطلب، از بدیهیات عقلی است و اگر کسی آن را انکار کند، چونان فردی است که منکر بدیهیات شود و شایستگی بحث و گفت و گوی علمی را از دست خواهد داد.

دلیل عقلی بر لطف بودن وجود امام

آیا اگر در جامعه بشری، رهبری با فضیلت، کفایت و صفات الهی و ارزشی باشد، این جامعه شرایط و زمینه عبادت و بندگی و ارزش‌مداری را دارد یا اگر چنین فردی نباشد؟ عقل صورت اول را بر می‌گزیند. آیا انصافاً اگر چنین باشد شرایط برای اجرای ارزش‌های انسانی بیشتر نیست؟ این مطلب در این حد بدیهی و مورد قبول همگان می‌باشد.

بیان مساله به این صورت است که در درجه اول می‌گوییم که ما تکالیف عقلیه‌ای مانند عدالت، امامت دار بودن، رعایت حقوق دیگران، پرهیز از ظلم و مانند آن داریم. سپس می‌یابیم که وجود پیشوای با فضیلت و کفایت و درایت، زمینه ساز اقبال مردم به تکالیف عقلیه است و نبود آن نتیجه عکس دارد. به عبارت دیگر چنین فرضی مقرب الی الطاعه و مبعد عن المعصیه است. پس وجود امام لطف است.

شکل قیاس استثنایی استدلال چنین است:

وجود امام مصداق مقرب الی الطاعه و مبعد عن المعصیه است

آنچه مقرب الی الطاعه و مبعد عن المعصیه است لطف است.

در نتیجه وجود امام لطف است.

شیخ طوسی و برخی دیگر از متکلمان نیز همین گونه استدلال را بیان داشته است.

ایشان گفته‌اند:

« دلیل بر وجوب امامت و رهبری، این است که امامت، در حق واجبات عقلی، لطف است، زیرا این حقیقت بر همگان معلوم است که انسان‌هایی که معصوم نیستند، هرگاه رهبری با کفایت نداشته باشند که معاندان و ستم کاران را تنبیه و تأدیب کند و از ضعیفان و مظلومان دفاع کند، شر و فساد در میان آنان گسترش خواهد یافت، ولی هرگاه رهبری با این ویژگی‌ها داشته باشند، وضعیت آنان بر عکس خواهد بود و خیر و صلاح، در آن جامعه گسترش می‌یابد و شر و فساد محدود می‌گردد.

ابن میثم بحرانی، برهان لطف و وجوب امامت را با توجه به تکالیف شرعی تقریر کرده و گفته است:

إِنَّ نَصْبَ الْإِمَامِ لَطْفٌ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى فِي إِدَاءِ الْوَأَجِبَاتِ الشَّرْعِيَّةِ التَّكْلِيفِيَّةِ، وَكُلُّ لَطْفٍ بِالصَّفَةِ الْمَذْكُورَةِ فَوَاجِبٌ فِي حُكْمِهِ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَفْعَلَ مَا دَامَ التَّكْلِيفُ بِالْمَلْطُوفِ فِيهِ قَائِمًا. فَنَصْبُ الْإِمَامِ الْمَذْكُورِ وَاجِبٌ مِنَ اللَّهِ فِي كُلِّ زَمَانٍ التَّكْلِيفِ.

نصب امام، لطفی است از جانب خداوند در انجام دادن واجبات و تکالیف شرعی و انجام دادن هر لطفی با ویژگی یاد شده، به مقتضای حکمت الهی، واجب است. پس نصب امام از جانب خداوند تا وقتی که تکلیف باقی است، واجب است.

ابن میثم لطف بودن نصب امام نسبت به تکالیف شرعی را امر بدیهی دانسته است؛ یعنی مطالعه جوامع بشری و حالات مکلفان، گویای این واقعیت است که هرگاه رهبری با کفایت و عادل، رهبری آنان را بر عهده داشته باشد، نسبت به رعایت واجبات و محرّمات الهی، وضعیت مناسب‌تری خواهند داشت و اگر چنین رهبری در میان آنان نباشد، شرایط، بر عکس خواهد بود. بدین جهت، در لطف بودن نصب امام عادل و با کفایت برای مکلفان، جای هیچ تردیدی وجود ندارد.

برخی از متکلمان امامیه، بدون نام بردن از تکلیف عقلی یا شرعی به تبیین لطف بودن وجود امام و رهبر عادل و با کفایت پرداخته و یادآور شده‌اند که وجود چنین پیشوایی در جامعه بشری، نقشی مؤثر و تعیین کننده در گسترش خیر و صلاح دارد؛ چنان که فقدان چنین پیشوایی، زمینه ساز گسترش فساد و تباهی در جوامع بشری خواهد بود.

ابوالصلاح حلبی، سدید الدین حمّصی، علامه حلی و فاضل مقداد چنین روشی را

برگزیده‌اند.

رحمت و لطف الهی نسبت به بندگان

در انجام تکالیف الهی اصلاً ضروری متصور نیست و همه آن سود است زیرا منافع آن بسیار زیاد می‌باشد و اصلاً قابل مقایسه با منافع دنیوی نیست. لذا در مورد مثال مهمانی چه بسا مسائلی باشد مانند اینکه اصرار بر میهمانی به ضرر فرد باشد؛ اما در مساله دعوت الهی دیگر این امور نیست. بالاتر از آنچه خداوند به انسان می‌دهد هیچ چیز دیگری نیست.

آنچه مطلوب خداوند است عبادت و بندگی است «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» (سوره ملک) لذا پیامبر را نیز ارسال می‌نماید و زمینه را برای این امر فراهم می‌کند. همچنین شوق نسبت به بهشت و زجر نسبت به جهنم ایجاد می‌نماید. اساساً فاعل حکیم برای رسیدن به هدفی که اراده جدی نسبت به آن دارد، به حداقل بسنده نمی‌کند. خدای متعال نیز به صورت حداکثری عمل می‌نماید و می‌خواهد باران رحمت خویش را بر بندگان نازل نماید و لذا نباید با انسان قیاس شود. «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»

بنای خدا بر این است که انسان در رنج‌ها و مشقت‌ها قرار گیرد تا به کمال برسد. این‌گونه نیست که خداوند مخلوقات خود را بیهوده به بهشت ببرد.

کسانی که لطف امامت را بر اساس تکلیف عقلی تقریر نموده‌اند، امامت را در معنای عام آن تصویر نموده‌اند که شامل نبوت و امامت به معنای خاص می‌شود و کسانی که لطف امامت را بر اساس تکلیف شرعی تقریر نموده‌اند، امامت را به معنای خاص آن در نظر گرفته‌اند. زیرا تکلیف شرعی متوقف بر نبوت است.

مرحوم مرتضی سخن روشنی دارند؛ می‌فرماید:

لافرق بین آن یکون رئیس‌الذی أوجبناه منبئاً یوحى إلیه و متحملاً شریعهً و بین أن لایکون کذلک ... لإنا إنما نوجب الرئاسه المطلقه.

در مورد پیشوایی که ما آن را واجب می‌دانیم، فرقی نمی‌کند که به وی وحی شود و صاحب شریعتی باشد یا چنین نباشد.

ابوالصلاح حلبی نیز مسئله وجوب رهبر در جامعه بشری را که لطف خداوند در حق مکلفان به شمار می‌رود، قبل از بحث نبوت مطرح کرده است. وی، آن‌گاه به بیان شرایط چنین رهبری پرداخته و سپس از نبوت و امامت به عنوان دو مصداق آن یاد کرده و گفته است:

و هذه الرئاسه قد تكون نبوهً و کلُّ نبیِّ رسولٌ و امام إذا کان رئیساً و قد یکون امامهً لیست بنبوه.

این رهبری که مصداق لطف و حکمت الهی است، گاهی در قالب نبوت است و هر پیامبری که عهده دار رهبری جامعه‌ی بشری است، رسول و امام است و گاهی به صورت امامت است؛ بدون این که دارای مقام نبوت باشد.

با توجه به نکته یاد شده، روشن می‌شود که تکلیف مورد نظر در این بحث که امامت به عنوان لطف نسبت به آن به شمار می‌رود، همان تکلیف عقلی است. آری، تکلیف در خصوص امامت به معنای خاص آن، می‌تواند عقلی یا شرعی باشد؛ یعنی امامت، هم لطف است نسبت به تکالیف عقلی و هم لطف است نسبت به تکالیف شرعی (وحیانی).

نتیجه

موضوع امامت و قاعده لطف در فرهنگ اسلامی نشان از تلاش و اراده الهی برای هدایت و راهنمایی انسان‌ها دارد. امامت به عنوان نظامی است که پس از پیامبران، به وساطت امامان، ادامه می‌یابد و به تأکید بر وجود راهنمای الهی برای انسان‌ها اشاره دارد. این مفهوم، اعتقاد به ادامه‌ی حفاظت الهی بر امور دینی و اخلاقی را در اسلام تقویت می‌کند.

قاعده لطف به نحوی منجر به نزدیک شدن انسان به اطاعت از دستورات الهی یا دور شدن از گناه می‌شود، که انجام آن عمل واجب است و خداوند حتماً آن را به انجام می‌رساند؛ مثلاً در تعیین و تشریح وظایف دینی یا ارسال پیامبران و امامان انسان‌ها را با وظایف دینی‌شان آشنا می‌سازند.

منابع:

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- آمدی، علی بن محمد (سیف‌الدین)، غایه المرام فی علم الکلام، تحقیق: مزیدی، احمد فرید، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
- امینی، عبدالحسین، الغدیر، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶ق.
- بحرانی، سید هاشم، غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الإمام، تحقیق: عاشور، سیدعلی، بیروت: موسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۲ق.
- حسینی میلانی، سیدعلی، اثبات الولاية العامة للنبي و الائمة، قم، نشرالحقایق، چاپ اول، ۱۴۳۸ق.
- حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، قم، الهادی، ۱۴۰۴ق.

- حلی، حسن بن یوسف، الألفیین، قم، مؤسسه اسلامیة، ۱۴۲۳ق.
- خوبی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه (طبع قدیم)، تقریر محمد علی توحیدی، قم، انصاریان، ۱۴۱۷ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ق.
- سبحانی، جعفر، الالهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل، یه قلم: شیخ حسن عاملی، قم: موسسه الامام الصادق، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی (ویراست جدید)، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، چاپ اول، ۱۳۹۲ش.
- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه همدانی، قم، نشر دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- طوسی، نصیرالدین، تلخیص المحصل، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ق، چاپ دوم.
- عاملی، سیدجعفر مرتضی، الولایة التکوینیة و التشریحیة، مرکز الاسلامی للدراسات، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ یازدهم، ۱۳۸۹ش.
- رجایی، فاطمه و مصطفی مؤمنی، «کاربرد قاعده کلامی لطف در اصول فقه»، در مجله فقه اهل بیت، شماره ۸۵ و ۸۶، بهار و تابستان ۱۳۹۵ش.
- سید مرتضی، علی بن حسین، الذخیره فی علم الکلام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر، المحصل، عمان، دارالرازی، ۱۴۱۱ق.
- کلانتری، ابراهیم، «امکان یا عدم امکان تسری قاعده لطف به موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت»، قیسات، شماره ۸۱، پاییز ۱۳۹۵ش.
- نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.

